

- کتابی خوب و خواندنی که شعر نیست! / نقدی بر کتاب «عشق باران است» از عبدالرضا رضایی نیا
- ایجاد فضای ناب/ یادداشتی بر دفتر شعر «فزل آلالی خال قرمز» اثر مجید سعدآبادی
- در نقد فرآیند وصل کردن! / نگاهی به مجموعه غزل «ضمیر متصل» سروده وحیده احمدی

نقدی بر کتاب «عشق باران است» از عبدالرضا رضایی نیا

کتابی خوب و خواندنی که شعر نیست!

| وارث گیلانی |

شعریت‌داشتن شعر بالا‌اشراف داشته که نام کتاب را از میان سطری از این شعر برداشته است اما عجیب این است که این اشراف را درباره آثار دیگرش در این دفتر نداشته است! آثاری که حتی بسیاری از آنها در حد نثرند و بسیاری از این بسیار نیز حتی در حد نثرهای معمولی‌اندا مثل آثاری نظیر اثر ذیل که اگرچه اندیشه‌های در خود دارد اما از هیچ سمت به شعر نرسیده است. یعنی در مقابل شعر و در قیاس با آن، یک حرف معمولی است:

«اگر حرمت کلمه را نداشته باشی، کلمات نیز/ به تو/ حرمت نمی‌گذارند»

یا در حد یک حرف مستعمل و تکراری؛ مثل این اثر: «یک دل احساس/ سرچشمه صد دهن حرف برای گفتن است»

و آثاری از این دست، در ۲ خط؛ حرف‌هایی مستعمل و تکراری و حتی کمتر از یک نثر خوب و معمولی:

«زود فراموش خواهد شد/ هنرمندی که زمان را فراموش کند»

«مهم این است که تازگی در نگاهت باشد/دیگر هیچ چیز کهنه نخواهد بود»

و نیز اشعاری در این دفتر چاپ شده است که به کاریکلماتور پهلو می‌زند و شبیه آنهاست. یعنی شاعر حتی در شاعرانه‌ترین بخش (از ۶ بخش کتاب) که نامش برگرفته از کتاب است و آن را «عشق باران است» نامیده است، گاه تن به جملاتی می‌دهد که درست و دقیق شبیه کاریکلماتور است:

«در روزگار فحطی عاطفه/ لبخند مصنوعی هم غنیمت است»

و نیز مثل این اثر:

«فکر/قلاب ماهیت‌گیری حقایق است»

و همچنین این:

«خیال‌های خفته/شاهکارهای بالقوه‌اند»

تعدادی از آثار این کتاب نیز شبیه جملات قصار یا

قصار گونه‌انده مثل:

«دل سفرهای بی‌دریغ است/ مبدا آن را/ پیش انسان‌های بی‌چشم و رو بگشایی!»

و همچنین این اثر که سمت و سویی قصارگونه دارد:

«هر کلمه/ تیغی است در دست تو /اگر با آن سر ناحقی را نمی‌توانی برید/ دلت را به نوازش آن بسیار/ تا شکر نعتی کرده باشی!»

سخنان قصار گونه‌ای که گاه مفاهیم دینی‌شان، نوع زبان و نگاه‌شان را به احادیث و روایات دینی، خاصه شیعی بسیار نزدیک کرده است.

گاه نیز جملاتی در این کتاب به خورد مخاطب داده می‌شود که از بس ضعیف و سست و معمولی است، سبب حیرت و تعجب‌شان خواهد شد؛ خاصه آن دسته از مخاطبانی که شاعر را می‌شناسند. حرف‌هایی که روح شاعرانه نازند که



هیچ، حتی می‌توان آنها را در ردیف حرف‌هایی قرار داد که در گفتارهای عادی در محاوره بازگو می‌شونده مثل:

«دو عاشق صادق/ یا هم نمی‌جنبند/ هرگز!»

آنچه در بالا مثال

آورديم، کل یک اثر بود و نه برشی از

یک اثر.

کارهایی نیز در این کتاب دیده می‌شود که شبیه برشی از یک اثر کامل است، مثل:

«بعضی شاعران کرکسان‌اند/وقت‌شناس، هشیار و زرنگ / از مرده دیگران می‌خورند./ بعضی شاعران جفاند/ تلخ‌آوازند و تاب نور ندارند/ صدانشان…»

اثری که قابل ادامه دادن است؛ در صورتی که یک شعر و حتی یک اثر ادبی باید نوع ساختارش به‌گونه‌ای باشد که قابل ادامه‌دان نباشد. یعنی یک شعر و حتی یک اثر ادبی و نثر باید چنان ساختارمند باشد که قابل ادامه‌دان نباشد، زیرا وقتی اثری چنین باشد، نشان‌دهنده کامل‌نبودن آن اثر است و دچار کاستی و نقص بودن آن.

بسیاری از کارهای این کتاب نیز شبیه جملات قیصر امین‌پور و سیدحسن حسینی‌اند؛ شبیه جملاتی که این ۲ شاعر آنها را در ۲ کتاب، یکی با عنوان «طوفان در پراتنز» و دیگری… که نامش را به یاد ندارم، آورده‌اند؛ ۲ کتاب نثر با درون‌مایه طنز؛ طنزی اجتماعی که شکلی دیگر از ۲ شاعر اجتماعی را و نه شعرهای اجتماعی‌شان را نشان می‌دهد و به رخ می‌کشد؛ سخنانی از این دست و اینگونه:

«گر ناگزیر باشیم/ میان «فحش» و «ادبیات» رابطه‌ای بیابیم، فحش/ صنعت بی‌ادبی است»

جملات بالا نه تنها شعر نیستند، بلکه در مقایسه با سخنان قیصر امین‌پور و سیدحسن حسینی در کتاب‌های مورد نظر، چند هوا و چند درجه پایین‌ترند. همچنین است نمونه‌های مشابه ذیل، در راستای بحث و منظوری که داریم:

«شاعران از خود راضی / مورچه‌هایی هستند، که توهم فیل‌بودن سنگین‌شان می‌کند»

«استقلال در هنر/ عمارتی است که خشت اول آن را باید درست نهاد/ ادبیات/ به «نشه» شبیه‌ت است/ انشایی با موضوع آزاد/ اما دیکتاتورها آنها را با «دیکته» اشتباه می‌گیرند»

و نیز نثری اینگونه در سطح و معمولی:

«ادبیات مدرسه‌ای است/ که هیچ‌کس از تحصیل آن فارغ نمی‌شود؛ جز به مرگ»

شاید جملات ذیل، جملات برگرفته از کتاب «عشق باران است» اندکی به جوهره متفکرانه اجتماعی به‌روز نزدیک شده باشد، چرا که تشبیه‌کردن هنرمندان به «ففسه‌های متحرک»

و بعضی به «ففسه‌ای متحرک»، در عین حالی که درست است اما کامل نیست، چون این تشبیه به افراد غیرهنرمند هم قابل تعمیم است:

«بعضی هنرمندان/ قفسه‌های متحرک‌ند/ و بعضی قفسه‌ای متحرک»

تصور من هم این بود که شاعری چون عبدالرضا رضایی‌نیا، نام شعر بر اینگونه آثار خود نخواهد گذاشت، چرا که او خود منتقدی کارگشته و شاعری باتجربه است و کار شعر را از ناشر و خب باید چنان ساختارمند باشد که قابل ادامه‌دان نباشد، زیرا وقتی اثری چنین باشد، نشان‌دهنده کامل‌نبودن آن اثر است.

کتاب «عشق باران است»، کتابی نیست که مفید و خواندنی نباشد اما شعر نیست یا اغلب شعر نیست. شاید اگر با عنوان غیرشعر منتشر می‌شد، اینک بازتاب بیشتر و موثرتری داشت، زیرا وقتی همین که نام شعر بر اثری یا کتابی گذاشته شود، بیش از هر چیز ابتدا علیه‌اش موضع‌گیری می‌شود؛ در واقع علیه شعر نبودنش، که البته حق هم دارند؛ چون قرار است آثار آن کتاب با معیارهای شعر بررسی شود.

حرف آخر اینکه کتاب «عشق باران است»، اثر عبدالرضا رضایی‌نیا در ۶۶ صفحه توسط انتشارات سوره مهر منتشر شده است. این کتاب ۶ بخش دارد که بعضی بخش‌ها به لحاظ نوع موضوع و مضمون، سمت شاعرانه و سوزی ادبی بیشتری نسبت به بخش‌های دیگر دارد؛ هرچند در کل، دوری آثار این کتاب از شعریت تا حد زیادی قابل احساس و بسیار ملموس است. نام این بخش‌ها عبارت‌ند از: عشق باران است، واژه‌ها آویزه روح‌اند، تگذار صاعقه بیاید، در آغاز شعری سپید بود، نقد آینه نهباسه‌است، خوشدلی به حال است، و نیز سخنی با عنوان «شارت پایان»، اشارت پایانی، حرف‌های شاعر درباره آثار این دفتر و چگونگی آنهاست؛ خوب است بخشی از آن را بخوانیم و بدانیم تا حداقل یک‌طرفه به فرض قضیه باشیم:

«کلمات این دفتر مولود سال‌های پر تاب و تبی است که از یک سو گرفتار فلسفه‌خوانی و از سوی دیگر دچار شعر و ادبیات بودم.

در تلافی این ۲ ماجرا، گهگاه تاملاتی رخ می‌داد که البته در نهایت به نفع ادبیات مصداقه می‌شد؛

این کلمات گلچینی است از آن تاملات.»

یادداشتی بر دفتر شعر «فزل آلالی خال قرمز» اثر مجید سعدآبادی

ایجاد فضای ناب

| آرش صادقزاده |

می‌تکاند، یکی فیلترش را از لب می‌کند و ماهی‌های آمازون را دودی می‌کند/ اصلا بدون سیگار نمی‌شود جهان گردی کرد/ شنیدم در فیلیپین حلقه‌های دود سیگارم را/ دخترانی دور کمر می‌اندازند/ می‌چرخند/ در آمریکا با آتش سیگارم/ از تورویست‌ها حرف می‌کشند/ و در زلزله اخیر - سی چون آن - / کلکسیون سیگارهای من، به ریخت/ می‌دانم/ امشب پدرم به خاطر این همه جرم/ مرا از کره زمین/ بیرون می‌کند»

تقریباً همه شعرهای این دفتر در ایجاد ساختن فضای خالی برای گنجاندن شعر ناب و نو زمینه و آمادگی دارند اما هیچ کتاب‌شان خود جنس، خود جنس شعر نیستند (مگر اینک‌ه در تورق زدن‌مان به نمونه‌هایی جز این برسیم)؛ اگرچه تعدادی از این شعرها از فرط تازگی و نابی، پایش را اتفاقی یا بر حسب تاولیل من مخاطب حرفه‌ای از دایره خود بیرون بگذارد و مرا به افق‌های تجریدی زیبایی معنوی‌زای خود برده آنجاست که می‌دانم اینجا دستگیری‌های باید باشد اما هر چه کورمال کورمال پیش می‌روم، جز خلأ شکار نمی‌کنم.

خوبی شعرهای سعدآبادی می‌دانید چیست؟ هر چه باشد، باز تو را برای نوشتن یا فکر کردن یا وارد دنیای دیگر کردن، به سمت خود می‌کشاند و این یعنی ما با یک شاعر خیلی خوبی روبه‌رو هستیم؛ شاعری پر از تازگی و سرشار از نو‌گرایی‌ها؛ شاعری که گاهی از خودش گول می‌خورد و هر فضای نو و نابی را که برایش لذت‌بخش است (و البته و لاجرم برای مخاطب هم)، شعر می‌پندارد! پس تکرار می‌کنم: لاجرم تعدادی از این شعرها از فرط تازگی و نابی، پایش را اتفاقی یا بر حسب تاولیل من مخاطب حرفه‌ای از دایره خود بیرون بگذارد و مرا به افق‌های تجریدی زیبایی معنوی‌زای خود برده آنجاست که می‌دانم اینجا دستگیری‌های باید باشد اما هر چه کورمال کورمال پیش می‌روم، جز خلأ شکار نمی‌کنم. «پیراهنتی کهنه هستم! چقدر برچسب‌های/ دوست‌دارم/ به من زده‌اند/ چقدر وصله‌های عاشقی/ آنقدر به دست و پای/ یک چوب‌لباسی می‌فتم/ تا مرا ببرد/ به تنهایی کم‌د/ آنجا که خورشید/ با دستگیره در/ طلوع می‌کند و/ با دستگیره در/ غروب»

یکی از شاخصه‌های شعری سعدآبادی ایجاز است؛ بخش عظیمی از زیبایی‌های شعر او روی کاکل ایجاز می‌چرخد

چهارشنبه ۳ آذر ۱۴۰۰
وطن‌امروز | شماره ۳۳۵۸
[شعر و ادب]

نگاه

نگاهی به مجموعه غزل «ضمیر متصل»

سروده وحیده احمدی

در نقد فرآیند وصل کردن!

| سیدمصطفی طباطبایی |

«وحیده احمدی» در کتاب «ضمیر متصل» رنگ اعتراض را به غزل خود می‌پاشد. اعتراضی با لطافت زنانه به سلسله جساتی که قرار است ضمیر متصل را معنا کند. احمدی دست ۵۳ غزل خود را گرفته و نشانده در مراسم خواستگاری. گلایه می‌کند از رسم و رسوم غلطی که بوده و هست. گاه نیش طعن‌ش به معرف‌های خواستگاران هم می‌خورد. در شعر نهم این مجموعه که به زعم نویسنده از بهترین غزل‌های کتاب است می‌خوانیم:

توبه کن از معرفی کردن از وساطت میان این و آن

کاشکی با سکوت امروزت، می‌رسیدی به داد آینده

اندیشه و کلام جاری در «ضمیر متصل» همان‌گونه که از عنوانش پیداست، سخن از وصل شدن‌هاست. بسان شعر مولانا شاعر در کتاب برای وصل کردن آمده اما واگویی‌های زنانه‌اش را نمی‌تواند پیش خود نگه دارد. در اکثر غزلیات در خصلاب با مادر خود گلایه می‌کند، حرف می‌زند، حرف می‌شود و در این میان گاهی نگاهی به همنوع خود دارد. در سی‌وهفتمین غزل، در شعری اعتراضی، آخرین بیت بر طبل آگاهی می‌کوبد:

امروز اگر کاری نکردی خانه ماندی

فردا همین آوارها کشور بگیرند

در کتاب کمتر تقلیل نگاه سنتی و مدرن را به خواستگاری و آشنایی شاهد هستیم. آنچه می‌خوانیم نقد نگاه سنتی است اما نه به بهای کنار گذاشتن آن. کما اینکه در غزل چهارم داستان زنی را به وزن و قافیه درآورده است که در پیشگاه رسول‌الله(ص) ملاک‌های همسرش را بی‌واهمه بیان می‌کند و پیامبر برای او همسری در میان جمع بر می‌گزیند. تفاوت این گفتمان با گفتمان سنتی امروزی حرف اصلی شاعر است. در آن عصری که ما زن را اسیر و بسته می‌دانیم

به اعجاز شما زن می‌شود این قدر دل آورا!

بین ما را، در این عصری که نامش عصر آزادی است

برای گفتن حرفش، پسر می‌ترسد از مادرا!

دغدغه احمدی نگاه به ظاهر و صد البته نگاه جنسیت‌زده است. همانی که بودیو، جامعه‌شناس معاصر فرانسوی از آن به «خشونت‌نامدین» تعبیر می‌کند. خشونت‌نامدین از نگاه بودیو آن دسته بی‌عدالتی و ظلم‌هایی است که بی‌آنکه مخاطب خود متوجه آن باشد آن را قبول می‌کند و می‌پذیرد. گاهی کسی که خشونت بر او اعمال می‌شود نیز با اعمال‌کننده همدستی می‌کند. برای مثال در غزل چهارم، احمدی روایت خواستگاری و در انتظار ماندن خانواده دختر، برای پاسخ خانواده پسر را این گونه به گونه نقد می‌آورد:

لطفا بیایید از باغ بالا / آقا قرار است من گل بچینم!
یا شاعر در غزل چهارم با مقایسه طنزی که انتقادش را تلطیف کرده بین موجودات خلقت بعد از آنکه انتخاب نهایی را جامعه به مرد واگذار کرده سروده است:

گفتم ببینم را بقارا

شاید که افزود قدری به دینم

هر یک چنین گفتند: «من بهتریم»

آن وقت مدام گنجشک با ناز،

می‌گفت: «حالا باید ببینم»

شاعر «ضمیر متصل» از آنجا که خود مسیر اشعارش را پیموده است نگاهی ظریف به دغدغه‌های دخترانه دارد؛ در نقد سخت‌گیری در انتخاب کردن، خیال‌پردازی‌ها و نحوه پزیرایی که در این باره تعدادیابیشتری را در گفت‌وگوهی شاعر با مادرش شاهد آن هستیم. در شعر هجدهم در خطاب به اسباب مورد استفاده می‌سراید:

قطره آب مانده بر سینا! قصد بدبختی مرا کردی؟

پای خود را چرا فراتر از حد و اندازه‌ات وا کردی؟

ریشه‌های بلند فرش اتاق! وای اگر باز هم سرک بشکشد

لک آیینه! دوستانی را روی دیوار دست و پا کردی؟

شاعر سعی داشته چون در جایگاه نقاد نگاه جنسیت‌زده خواستگاری‌ها قرار دارد، دامن خود را از سرزودن اشعاری که برچسب فمینیستی یا نگاه جنسیتی بخورد پاک نگاه دارد. همان‌طور که پیش‌تر بیان شد نقد شاعر، چترش بر تمام افراد حاضر در مراسم خواستگاری و حتی پیش از آن

آن (معرفها) سایه گستراننده است. گاهی خودش را هم به گونه نقد می‌کند: «خوب می‌آید و من منتظر خوب‌ترش». بیشتر هم به رسومات و رفتارهای غلط پرداخته تا شاخص. با بیت «شسیرینی و چای و بسطاط میوه را بردار / یک پارچ آب شیر با چند استکان کافی است» خود را در مقابل نگاه پرتجملات مدرن (نماینده سنتی مدرن) ساده‌زیست معرفی می‌کند و سعی دارد تفاوت نگاهش را در همان غزل اول در نوع مواجهه‌اش با مفهوم «سازگاری» اینگونه بیان کند:

از این به بعد زمان زهرنمای توست

خداپرست و شریف و نمازخوانش کن

مگر پیامبرم؟ ناچام مگر مادر؟!

که خوب داده و می‌گویی امتحانش کن

یا در توجه به ظاهر و عدم اهمیت به اصول می‌گویی:

دیدن کیف و کفش و پیراهن، از نگاه شما زنگار است
پس چرا دیدن شریک راه آنقدر سرسری است، حیرانم
بعضی نقدهای «وحیده احمدی» را ما نیز در گوشه و

کنار شهرهای کوچک شاهد هستیم. گلایه‌های بجایی که البته تنها شأن و منزلت «زن» را پایین می‌رود، حتی در شأن خانواده پسر هم نیست. نقل خانواده‌هایی که در یک روز یا یک هفته چندین بار، چند خواستگاری را برنامهریزی کرده و به زعم خود زنگی می‌کنند و انگار دختری که قرار است به همسری فرزندشان دربیاید پالاستیت کالایی است که شما

در کوچمه و بسازار و مغازه دوری زبید و در نهایت بخواهید برگردید. همین انزجار است که شاعر را در بیت پایانی غزل دوازدهم اینچنین برافروخته می‌کند:

خله را دیگر به روی چشم‌هاشان وا نکن!

در به در بگذارد اینها که به هر در می‌زنند!

این کتاب را می‌توان مقدمه‌ای برای کتاب دیگر این بانوی شاعر دانست. کتاب «ضمیم شعرم عاشقانه است» که در ابتدای آن علاوه بر پدر و مادر به همسرش نیز هدیه شده است. سروده‌های آن کتاب مراد از پل گذشته‌است که غزل عاشقانه را می‌دارد و به جان و چشم خواننده می‌ریزد. صحبت از مهربانی به‌مثابه بیتم از کتاب ضمیر متصل:

گفتم برای همسرم شرطی نمی‌خواهم

تنها برایم اینکه باشد مهربان کافی است